



این روزها همه از همدلی حرف می‌زنند حال مروری داریم بر فیلم «جهان با من برقص» با تأمل بر نقش «دیگری» در دنیای نیازمند همدلی امروز

چرا حال «جهان» خوش نیست؟

مینا نبی
خبرنگار

فیلم سینمایی «جهان با من برقص»، فضای دوست‌داشتنی و خاطر‌انگیزی دارد. دوستانی قدیمی که پس از سال‌ها دور هم جمع شده‌اند تا در آخرین جشن تولد دوست بیمارشان، «جهان» (جهانگیر)، که نقش اول فیلم را دارد و پزشکشان از قطع امید کرده‌اند، در کنار وی باشند؛ اما آن گونه که باید جواس‌شان به او نیست و «جهان»، تنهاست. فیلم، سکاس‌های زیبایی با طنز مفهومی و تأثیرگذار دارد که یکی از آن‌ها سکاسی است که «جهان» با گاو ش در طویله همذات‌پنداری می‌کند. او را مثل خود بیمار و تنها و ناخوش احوال می‌بیند و به زبانی ساده، از ظرف خالی از تعلق و احساس زندگی اش با او سخن می‌گوید. یکی از دوستانش این حرف‌ها را می‌شنود و به اعتراض یا او وارد گفت‌وگو می‌شود: «چطور؟ بهتر؟ من که حالم اصلاً خوب نیست. شبیه‌یما!

تو مریضی. منم مریض. تو تنهایی. منم تنهام. تو رفقات گاون. رفقای منم گاون.

– ما گاویم؟!

– چرا در نمی‌زنی؟

– نمی‌دونستم تو طویله هم میام، باید در بزتم. جوابتم میده؟!

– بله

– دمت گرم. واقعاً شنبه‌بید! ما این همه راه کوئیدیم اومدیم اینجا، نشستی با ایشون (گاو) خوش و پیش می‌کنی؟!

– چقدرم که شما حواستون به منه!

این دیالوگ ساده و طنز در عین حال که مخاطب را می‌خنداند، وی را به تأمل وامی‌دارد و شاید بخش عمده‌ای از محتوای فیلم را که نقش «دیگری» در زندگی انسان، نقش مهارت‌های ارتباطی و نیاز به تعلق و عشق و توجه است، دربر

گردد. در واقع دوستان جهان، صمیمانه در کنار او هستند؛ اما ماهرانه با او برخورد نمی‌کنند. آنها حرف‌زدن و چگونه حرف‌زدن را بلد نیستند و مثل بیشتر آدم‌ها نمی‌دانند وقتی کسی رنج‌اندوخی دارد، باید از زاویه چشمان او به جهان نگریست. باید حس خوشایند درک شدن به او داد. باید ظرف احساسش را پر از توجه و نوازش کرد و به او فهماند که حال دلت را می‌فهمم. حال دل من هم به خاطر تو خراب است؛ اما دوستان جهان بیش از «جهان» با جهان خود سرگرمند و حال دل جهانگیر خوش نیست. او در آستانه مرگ است؛ اما آسنا، دخترش، این موضوع را نمی‌بیند؛ حال آنکه پسر همسایه را می‌بیند و از عشق یکطرفه خاشخ می‌دست به خودکشی می‌زند و جهان، سرخورده از این دیده‌نشدن‌ها بیشتر به لاک تنهایی خود می‌خزد؛ جهانگیر، که میزانی که زندگی نکرده است، از

مرگ می‌هراسد. در واقع همه ما تابع این قانونیم. با این همه، رفته‌رفته از حضور دوستان قدیمی جانی دوباره می‌گیرد و زندگی برایش معنا و رنگ و بویی می‌یابد و به خوش‌باشی و دم‌غنیمتی خیامی و در حال زیستن روی می‌آورد و در شب تولدش از دوستان خود قول می‌گیرد که قدر این باهم بودن‌ها را بدانند و ما این جملات را با صدای جهان در فیلم می‌شنویم: «آدم‌ها باید زندگی خودش‌ان را داشته باشند و اگر دوست داشتند گاهی هم کنار هم باشند؛ کنار هم باشند و بی‌حاصله باشند؛ کنار هم باشند و شاد باشند؛ کنار هم باشند و دعا کنند؛ همین که باشند، کافی است.» و این گونه جهان در میانه درد و لذت و معنای زندگی، به تعادل و آرامش و پذیرش نسبی مرگ می‌رسد.

سکاس پایانی فیلم هم بی‌همناست. داستان با روایتی

تأثیرگذار با صدای جهان روی ترانه‌های خاطر‌انگیز، که دوستان جهان آن را همخوانی می‌کنند، به پایان می‌رسد و حس شیرین عشق و تعلق را با تلخی کوتاهی زندگی و پایان فرصت‌ها در هم می‌آمیزد: «اولین باری که می‌خواستم خونه اجاره کنم، به کم پول از دوستم قرض کردم. موقعی که می‌خواستم پس بدم، دوستم نگرفت و گفت: «این قرض می‌شونم.» آدم‌ها باید زندگی خودش‌ان را داشته باشند و اگر دوست داشتند گاهی هم کنار هم باشند؛ کنار هم باشند و بی‌حاصله باشند؛ کنار هم باشند و شاد باشند؛ کنار هم باشند و دعا کنند؛ همین که باشند، کافی است.» و این گونه جهان در میانه درد و لذت و معنای زندگی، به تعادل و آرامش و پذیرش نسبی مرگ می‌رسد.

سکاس پایانی فیلم هم بی‌همناست. داستان با روایتی

نیاز به عشق و تعلق، از نیازهای اساسی زندگی

پریسا زینزی
روانشناس و مشاور خانواده

فیلم «جهان با من برقص» را می‌توان از زوایای مختلفی تحلیل کرد. امید به زندگی، کنترل‌گری، نوع روابط و... اما آنچه بیش از دیگر عناصر در این فیلم ضروری به نظر می‌رسد، بررسی سبب از پنجره مفهوم «نیازها» در علم روانشناسی است. ویلیام گلاسر، روانپزشک آمریکایی، در رویکرد واقعیت‌درمانی یا «تئوری انتخاب»، تبیین می‌کند که آدم‌ها ۵ نیاز اساسی دارند که زندگی‌شان بر اساس این نیازها شکل می‌پذیرد و رفتارهای هر انسان، حاصل انتخاب‌های او برای ارضای نیازهایش است، یعنی آدم‌ها در هر لحظه هر رفتاری که می‌کنند، در حال ارضای یک نیاز هستند. به همین دلیل روش‌های واقعیت‌درمانی سعی دارد مراجعان را به منظور ارزیابی رفتارهایشان یاری کند تا دریابند آیا انتخاب‌های آنها نیازهایشان را برآورده می‌کند و آنها را به خواسته‌هایشان می‌رساند، یا خیر؟ این ۵ نیاز اساسی عبارتند از: نیاز به بقا، نیاز به عشق و احساس تعلق و معنویت، نیاز به قدرت (موفقیت، ارزشمندی شخصی، شهرت)، نیاز به آزادی و خودمختاری، نیاز به تفريح.

■ **حلال دل «جهان» خوش نیست**
یکی از مهم‌ترین این نیازها، نیاز به عشق و احساس تعلق و معنویت است. در این فیلم ما به روشنی می‌بینیم که این نیاز در هیچ یک از شخصیت‌ها به درستی ارضا نمی‌شود. در واقع هر کدام به نوعی در روابط معیوب قرار دارند. با تماشای فیلم متوجه می‌شویم «جهان» (علی مصفا)، که شخصیت اصلی و نقش اول فیلم است و داستان حول محور بیماری او می‌چرخد، به هیچ وجه نیاز به عشق و تعلقش برآورده نمی‌شود. او از همسرش جدا شده، دانشگاه را رها کرده و در روستایی در کنار دخترش در ناامیدی و انزوا زندگی می‌کند و پشندت احساس تنهایی می‌کند.

اروین یالوم می‌گوید: «آدم‌ها در رابطه به دنیا می‌آیند. در رابطه زخم می‌خورند؛ در رابطه ترمیم می‌شوند و در رابطه رشد می‌کنند.» یعنی زندگی آدم‌ها بر پایه روابط آن‌ها رنگ می‌گیرد. علم روانشناسی می‌گوید: اگر آدم‌ها در زندگی خود حداقل یک رابطه پایدار، ارزشمند، مؤثر و مثبت داشته باشند، دچار بسیاری از مشکلات روانی و روان‌تنی مانند افسردگی، سرطان‌ها و... نمی‌شوند و حال دلشان خوش و زندگی‌شان معنادار می‌شود.

نیاز به عشق و تعلق و معنویت، یعنی همه ما نکته مهم اینکه نیاز به عشق و تعلق، یک نیاز معنوی نیز است و تنها به معنای گیرندگی و دریافت عشق نیست. در تئوری انتخاب و واقعیت‌درمانی و علم جدید روانشناسی، عشق در زندگی هم است؛ یعنی اگر در شما، در جایگاه یک انسان، نیاز به عشق و تعلق بالاست، با دادن عشق می‌توانید بخشی از ظرف عاطفی خود را بر کنید. روایت جهان در آخر فیلم از دوستی که به او پولی را قرض داده بود و پس نگرفت و گفت: «این دین تو به نفر بعدی است»، به نوعی ارضا کردن بخشی از نیاز عشق و تعلق است که به شکلی زیبا زنجیره عشق را هم ادامه‌دار می‌کند.

فیلمی از جنس دگرگونی

دکتر مهرداد ناظری
جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

فیلم «جهان با من برقص» یکی از فیلم‌های خوب سینمای ایران در سال‌های اخیر است. کارگردان نشان می‌دهد که تا حد چه جهان‌بینی زندگی باور دارد و در این مسیر گام برمی‌دارد. فیلم از لحظه‌ای که شروع می‌شود با شور و شوق و شادی، هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند و با اینکه در لوکیشن‌های محدودی فیلمبرداری شده است، اما مخاطب هرگز با دیدن آن احساس خستگی نمی‌کند.

■ **هدف زندگی، زندگی است**
هرچند تم اصلی داستان درباره فلسفه مرگ و مفهوم عمیقی از زندگی است؛ اما روایت کارگردان، ما را با سؤال‌های اساسی مواجه می‌سازد. سؤال اصلی این است که زندگی چه معنایی دارد؟ هر یک از فیلسوف‌ها و عرفا، مبارزه با درد و رنج با بیرون آمدن از قلاب زندگی را به گونه‌ای تجزیه و تحلیل کرده‌اند؛ مولانا معتقد است که اگرچه این زندگی کوتاه است اما ارزش زیستن را دارد و باید با شور و شوق دشواری‌ها و آسانی‌ها را سپری کرد؛ اما این فیلم انسان را بیشتر به فلسفه خیم نزدیکی می‌کند. از نظر خیام راز زندگی، شاد زیستن و لذت بردن از همه نعمت‌هایی است که خداوند به انسان بدون هیچ منتی عطا کرده است. در این نوع نگاه، انسان می‌موزد در هر لحظه به دور از تعلقات و درگیری با گذشته‌اش و در حال زندگی کند. خیام هدف از زندگی را خود زندگی می‌داند.

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن/ فردا که بنامدست فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن/ حالی خوش باش و دعوت می‌کند و زندگی را ترک خواهد کرد. در مجموع این فیلم تأکید متفاوتی بر مفهوم عشق دارد؛ هرچند که در میان برخی از کاراکترهای اصلی فیلم، کینه‌ورزی‌هایی از گذشته وجود دارد، اما هر یک از کنشگران تلاش می‌کنند تا به فضای زندگی را خود زندگی می‌داند.

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن/ فردا که بنامدست فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن/ حالی خوش باش و دعوت می‌کند و زندگی را ترک خواهد کرد. در مجموع این فیلم تأکید متفاوتی بر مفهوم عشق دارد؛ هرچند که در میان برخی از کاراکترهای اصلی فیلم، کینه‌ورزی‌هایی از گذشته وجود دارد، اما هر یک از کنشگران تلاش می‌کنند تا به فضای زندگی را خود زندگی می‌داند.

این فیلم تأکید متفاوتی بر مفهوم عشق دارد؛ هرچند که در میان برخی از کاراکترهای اصلی فیلم، کینه‌ورزی‌هایی از گذشته وجود دارد، اما هر یک از کنشگران تلاش می‌کنند تا به فضای زندگی را خود زندگی می‌داند.

نگاهی هستی‌گرایانه به مفهوم مرگ و زندگی

به نظر می‌رسد فیلمساز صرف داشتن ایده، معجزوب لوکیشن زیبای فیلم بوده و نتوانسته قصه‌ای مناسب برای مفهوم خود بیابد، از این رو به خلق تصاویری زیبا و جذاب با قاب‌بندی‌های عکاسی همراه با موسیقی بسنده کرده و علاوه بر آن به خرده‌پندنگ‌هایی در بستر فیلمنامه متوسل شده است که مفهوم و قصه اصلی فیلم را تحت الشعاع قرار می‌دهد. جهان که در ابتدای فیلم با مسأله مرگ خود نمی‌تواند کنار بیاید، در پایان فیلم رویکردش نسبت به مرگ و زندگی تغییر می‌کند و دوستان و نزدیکان خود و فراتر از آن، مخاطب را دعوت به زندگی و لذت بردن از آن می‌کند؛ اما خلاص‌گویی این تغییر و تحول در فیلم، آشکار است و می‌توان گفت فیلم دارای نقصان در محتواست و در رویکرد مفهومی خود در سطح باقی می‌ماند و نمی‌تواند از بیان چند جمله کلیشهای فراتر برود. با آمدن دوستان جهان در ویلای او به بهانه جشن تولد، با قصه‌هایی فرعی در فیلم روبه‌رو می‌شویم؛ اما پرداختن به هر کدام از این قصه‌ها نیز محدود و سطحی است.

هرچند منجر به خلق پلان‌هایی جذاب با تمایز به خوبی و کم‌دی می‌شود؛ اما در واقع موضوع و مفهوم اصلی فیلم را نیز کم‌رنگ و تحت الشعاع قرار می‌دهد.

■ **بازی خوب بازیگران**
بی‌شک نقطه قوت این فیلم، خلق شخصیت‌های قابل باور و انتخاب درست و بجای بازیگران و بازی خوب آنهاست. در این میان بازی هانیه توسلی در نقش ناهید قابل توجه بوده و به فیلم جان دیگری داده است. هر اثر سینمایی با ساختار خوب می‌بایست از سه مقوله مهم میزانشن، مونتاژ و دکوپاژ به خوبی بهره بگیرد. فیلم جهان با من برقص با بهره‌گیری از دکوپاژ قابل توجه و مناسب توانسته در کارگردانی موفق عمل کند و بسیاری از ضعف‌های دیگر فیلم را به بوته فراموشی بسپارد.

■ **نشانه‌های معنایی**
در سینما به عنوان یک نظام ارتباطی، نشانه‌های معنایی از اهمیت خاصی برخوردارند. در این فیلم نیز با توجه به ساختار آن، نشانه‌های معنایی مورد توجه بوده است که می‌توان به طویله، گاو، لاغ، تابلوی شام آخر و یک مینی‌بوس قرمز رنگ اشاره کرد. گاو و لاغ علاوه بر آنکه می‌تواند بیابانگر انزواي جهان و تنهایی او باشد، راهکاری برای لذت بردن از زندگی، دوری کردن از دنیای ماشینی و نزدیک شدن به طبیعت و یک زندگی ارگانیک است و تابلوی شام آخر، اگر کاربردش انطباق آن با جهان و دوستانش باشد، می‌توان در اینجا از یک علامت سؤال بزرگ استفاده کرد.

■ **مرز ناپیدایی خیال و واقعیت**
فیلم بین خیال و واقعیت مدام در حرکت است و نمی‌تواند فصل مشترکی بین آن دو به وجود آورد؛ با مرز بین آنها را برآورد. با شروع فیلم و به‌طور مکرر در طول فیلم با گروه‌های موسیقی مواجهیم که در عالم خیال و توهم جهان حضور دارند و فیلم می‌کوشد از این طریق ما را با دنیای درونی و ذهنی جهان آشنا کند. شاید ایجاد فضای رئال و سوررئال به طور موازی ایده‌ای جذاب به نظر آمده باشد و استفاده از آن، هرچند جذابیت بصری فیلم را می‌افزاید و در چشم مخاطب خوش می‌نشیند، اما این حرکت پاندولی بین این دو فضای ساختاری صرفاً می‌تواند دلالتی یا دیرتر این جهان را ترک خواهد کرد. در مجموع این فیلم تلاش می‌کند تا از مرگ لایه‌برداری کند و نشان دهد که در لایه‌های پنهانی مرگ، زندگی در جریان است. کنفوسیوس می‌گوید: «زندگی واقعاً ساده است؛ اما بسیاری اصرار دارند آن را پیچیده جلوه دهند.»

حمیدرضا ترابی کودرزی
منتقد و کارشناس سینما

فیلم «جهان با من برقص» که در سال ۱۳۹۷ توسط سرش صحت ساخته شد، با دعوت بهمن، برادر جهان، از دوستان وی برای تولدش در ویلای شمال جهان در طول تاریخ سینما، بارها در آثار سینماگران جهان و ایران دستمایه قرار گرفته است که می‌توان نمونه بارز ایرانی و ارزشمند آن را در فیلم طعم گیلاس کیارستمی قید به خاطر آورد.

■ **پیام مستقیم فیلم**
فیلمساز به‌رغم تلاش‌هایش نمی‌تواند جهان معنایی برای ایده و مفاهیم مورد نظر خود در فیلم بسازد. از این رو است که در پایان فیلم ناچار می‌شود آنچه را که در ساختار و جهان معنایی فیلم باید شکل می‌گرفت تا مخاطب به آن رهنمون شود، به عنوان پیام یا مانیفست فیلم با فیلمساز به‌طور مستقیم و به صورت نریشن با صدای راوی (بهمن) و در ادامه با صدای جهان که دیگر از دنیا رفته است، در قالب یادداشتی در سر رسید او بیان کند و این بزرگ‌ترین ضعف فیلم است.

■ **چگونه زیستن**
جهان با من است، می‌خواهد بگوید هرچند که ما برای آمدن به جهان، خود، انتخابی نکرده‌ایم اما اینکه چگونه زندگی می‌کنیم، مسأله مهمی است و هنر زیستن در اثر تعامل با دیگران به مرور در ما تقویت می‌شود. در این فیلم، جهانگیر در روایت داستان به مرور باغ می‌شود. از جمله اینکه تفاوت‌های خود با دخترش را در انتخابی که برای ازدواج کرده است، مرور می‌کند و می‌پذیرد.

■ **لایه‌برداری از مرگ**
فیلم «جهان با من برقص» مخاطب، این انتظار را دارد که مرگ جهانگیر را در پایان فیلم مشاهده کند؛ اما سرش صحت به خوبی مرگ پدر شایان (پسری که عاشق دخترش است) را نمایش می‌دهد و این، باز نقطه اوج دیگری در این داستان است که هیچ‌کس نمی‌داند چه کسی زودتر یا دیرتر این جهان را ترک خواهد کرد. در مجموع این فیلم تلاش می‌کند تا از مرگ لایه‌برداری کند و نشان دهد که در لایه‌های پنهانی مرگ، زندگی در جریان است. کنفوسیوس می‌گوید: «زندگی واقعاً ساده است؛ اما بسیاری اصرار دارند آن را پیچیده جلوه دهند.»



حمیدرضا ترابی کودرزی



پریسا زینزی